

انقراض خلافت

حضرت ولی امرالله

ترجمه شده



انقراض خلافت

همین قوا در ضمن عمل در صحنه مجاور انقلاب اساسی و جالب تری بظهور آورده که عاقبت بانقراض و سقوط خلافت یعنی توانا ترین موسسه عالم اسلام منجر گردید . بعلاوه این حادثه سنگین منتهی بان شد که آنچه از مذهب سنی در حکومت ترکیه باقی مانده بود رسماً و قطعاً از دولت جدا شده و جمهوری که بر خرابه های امپراطوری عثمانی بنا گردید بکلی از مذهب انفکاک یافت این سقوط ناگهانی که عالم اسلامی را مبهوت ساخت و این جدائی علنی و بلا شرط و رسمی بین قوای روحانی و مدنی که ما به الامتیاز انقلاب ترکیه از وقایع ایران گردیده قضیه ایست که اکنون مطرح خواهیم ساخت.

مذهب سنت اسلام نه بوسیله عملیات قوای خارجی و مهاجم بلکه بدست دیگاتوری که متظاهر بدیانت اسلام بود تقریباً در همان موقع که مذهب شیعه در ایران گرفتار شده بود ضربه هولناکتر از آنچه بمذهب شیعه وارد شد تحمل نمود . این جزای عمل که شامل الد اعدای دیانت حضرت بهاءالله گردید مصیبت مشابهی را که در اثر اقدامات امپراطور روم در آخر قرن اول دور مسیحی انجام یافته بخاطر میاورد مصیبتی که معبد سلیمان را با خاک یکسان ساخت و قدس الاقدس را خراب کرد و شهر داود را ویران نمود و موسسات دینی یهودی را از اورشلیم ریشه کن کرد و هزاران نفر از امت یهود را که نسبت بدیانت مسیح معتسف بودند مقتول و بقیة السیف آنها را در تمام سطح زمین پراکنده نمود و یک مهاجر نشین مشرک بر کوه صهیون تاسیس نمود.

خلیفه که خود را نایب مناب پیغمبر اسلام مینامید حائز سلطنت روحانی و دارای مقام مقدسی بود که پادشاه ایران نه مدعی و نه واجد آن مقام بود و نباید فراموش کرد قلمرو حکومت روحانی او بر اقالیم وسیعه بسط داشت که از حدود امپراطوری خود تجاوز کرده و اکثریت عمده مسلمانان را در سراسر عالم متضمن بود . بعلاوه بعنوان نماینده پیغمبر در روی زمین وی حامی شهرهای مقدس مکه و مدینه و مدافع و ناشر دین اسلام و امیر مومنین آن دیانت در هر جنگ مقدس و جهادی که پیش میامد بشمار میرفت.

چنین شخص مقتدر و بزرگ و قدسی ابتدا بر اثر الغا سلطنت در ترکیه از آن اقتدار ظاهری که تابعین مذهب سنی آنرا متلازم و ضروری برای مقام عالی وی میدانستند محروم ماند.



TRANSLATION



AUDIO

شمشیری که علامت سلطنت ظاهری بود از دست آن قائدی که برای مدت مختصری مجاز باشغال چنین مقام غیر عادی و نا پایدار گردیده بود بیرون آمد. سپس باهل سنت که قبلاً هم با آنها کمترین مشورتی بعمل نیامده بود اعلان شد که خلافت منقرض شده و در نتیجه کشوری که متجاوز از چهارصد سال آنرا بمنزله ضمیمه سلطنت قبول کرده بود اکنون دیگر بکلی آنرا ترک گفته است. باین ترتیب ترکها که پس از انحطاط اعراب قائدين سلحشور عالم اسلام به شمار رفته و علم اسلام را تا دروازه های شهر وینه پایتخت اولین دولت مقتدر اروپا برده بودند از زعامت خود استعفا دادند خلیفه سابق عاری از شکوه سلطنت و محروم از علائم قائم مقامی پیغمبر و متواری از دوست و دشمن مجبور شد از اسلامبول مقر با شکوه سلطنت و خلافت فرار کرده بمملکت کفار برود و همان زندانی کربت و غربتی را بسر برد که عده از سلاطین هم شان او سابقاً بان محکوم و بعضی هنوز در قید آن بودند.

پس از آن اهل سنت با وجود مساعی جمیله که مبذول داشتند موفق نشدند کسی را به جای وی برگزینند که ولو محروم از سیف امارت باشد لکن سمت تولیت عبا و علم رسول الله یعنی دو علامت خاصه خلافت را هنوز دارا باشد. مجالس مشاوره تشکیل گردید و مباحثات دوام یافت و یک کنگره خلافت در عاصمه مصر شهر سلاطین فاطمیه انعقاد یافت که تنها منجر باعلان معروف و عمومی عدم موفقیت گردید باین ترتیب که "اتفقوا علی ان لا یتفقوا" وضع این شعبه مقتدر دیانت اسلام صورت بسیار عجیبی بخود گرفته بود زیرا بر حسب ظاهر رئیسی برای ابداً منویات و معتقداتش در بین نبود و وحدت آن یکباره متزلزل - نور آن - مظلم و قانونش منهدم و موسسات آن دوچار اغتشاش یاس آوری شده بود. آن دستگاهی که با شئون خاصه ملکوتی ائمه یعنی دین اسلام لاف همچشمی و رقابت میزد پس از طی سیزده قرن چون دودی زائل شد همان دستگاهی که ضربتهای سهمگین بر دیانتی وارد ساخت که مبشر آن خود از اعقاب ائمه یعنی اوصیای بر حق رسول الله بود.

اگر این نبوت جالب توجه مندرج در لوح برهان اشاره بسقوط تاجدار مقتدر مذهب سنی اسلام نباشد پس به چه چیز باید آنرا حمل نمود "یا معشر العلماء بکم انخط شان الملة و نکس علم الاسلام و ثل عرشه العظیم" و این نبوت صریح و شگفت انگیز مندرج در لوح قیوم الاسماء را چگونه میتوان تعبیر کرد:

"فسوف نعذب الذین حاربوا الحسین (امام حسین) علی ارض الفرات من اشد العذاب و باس النکال علی الحق بالحق عظیماً." و بر این حدیث اسلامی چه تفسیری میتوان نمود:

"یحل بامتی فی آخر الزمان بلاً شدید من سلطانهم لم یسمع بلاً اشد منه" با وجود اینها مطلب بهمین جا تمام نشد و زوال حکومت خلیفه یعنی رئیس روحانی متجاوز از دویست ملیون مسلمان در کشوری که چنین ضربه هولناکی باسلام وارد ساخته بود منجر بدان شد که احکام شرعیه ملغی گردید و دارائی موسسات سنی ضبط شد و قانون عرفی و مدنی اعلام گردید و قوانین مذهبی موقوف شد و سنن و شعائر مختصه دین اسلام منسوخ گشت. مقام شیخ الاسلامی با حواشی آن منجمله مفتی ها و قاضیها و حجة ها و شیخ خا و صوفیها و حاجیها و مولوی ها و دراویش و دیگران با امری جازمتر و علنی تر و شدید تر از آنچه شاه و دولت ایران با شیعه ها کرده بودند معدوم شدند. مساجد پایتخت که عزت و افتخار عالم اسلام بودند متروک ماندند و زیبا ترین و معروفترین همه آنها یعنی همان ایاصوفی بینظیر موسوم باسمان دوم و ماوای کروبین از طرف موجدین پر هیاهوی رژیم عرفی مبدل بموزه گردید زبان عربی که زبان پیغمبر خدا بود از مملکت سپری شد و الفبای آن بالفبای لاتین تبدیل یافت و حتی قرآن برای عده قلیل که هنوز مایل بقرائت آن بودند بزبان ترکی ترجمه شد.

قانون اساسی ترکیه جدید نه تنها الغا دیانت و ضبط موقوفات اسلام را با تمام متعلقات آن رسماً اعلام داشت که در نظر بعضی اشخاص بمنزلهٔ اعلام قوانین لا مذهبی شمرده میشد بلکه تدابیر مختلفی را اعلان کرد که بیش از پیش موجبات تضعیف و تحقیر آنرا فراهم میساخت.

حتی شهر قسطنطنیه "قبة الاسلام" که از طرف حضرت بهاءالله با عباراتی انداز آمیز بان خطاب شده همان شهری که پس از سقوط بیزانتیوم از طرف کنستانتین بزرگ بعنوان روم جدید شناخته شد و بمقام عاصمهٔ امپراطوری روم و مرکز مسیحیت ارتقا یافت و بعداً مقرر خلفاً گردید این شهر بمقام یک شهرایالتی تنزل یافت و از تمام شکوه و جلال خود محروم شد و مناره های بلند و باریک آن برای پاسبانی آرامگاه قدرت و شوکت زائله باقی ماند.

حضرت بهاءالله نظیر بیانات نبوت آمیز حضرت مسیح باورشلم بان پایتخت امپراطوری چنین خطاب فرموده:

"يا ايها النقطة الواقعة في شاطئ البحرين قد استقر عليك كرسي الظلم و اشتعلت فيك نار البغض على شان ناح بها الملاء الاعلى و الذين يطوفون حول كرسي رفيع نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انت في غرور مبين اغرتك زينتك الظاهرة سوف تفنى و رب البريه و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبئك العليم الخبير."

چنین بود سرنوشت مذاهب دوگانه شیعه و سنی اسلام در دو کشوری که در آنجا علم آنها مرتفع و موسسات قاهره و معروف آنها توسعه یافته بود - چنین بود سرنوشت این دو کشوری که در یکی از آنها حضرت بهاءالله در سرگونی صعود فرمود و در دیگری حضرت باب بشهادت رسید و چنین گشت سرنوشت خلیفهٔ عاریتی رسول الله و اولیای عزیز امام منتظر . حضرت بهاءالله درباره آنها چنین شهادت داده است:

" قد قام علينا اهل الفرقان و عذبونا بعذاب ناح به روح القدس و صاح الرعد و بكى علينا السحاب . " "محمد رسول الله در جنت علیا از اعمال آنان گریان است (ترجمه)". و حدیث خودشان آنرا محکوم نموده:

" سیاتی علی امتی زمان لا یبقی من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه "

" فقهاً ذلك الزمان . شر الفقها تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود . " و نیز میفرماید:

" اكثر اعدائه العلماء فاذا حكم بشئ لا يطيعه و يقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدين " و نیز میفرماید:

" فعند ذلك تنزل اللعنة عليكم و يجعل باسمكم بينكم و بقى الدين لفظاً بالسنتكم فاذا اوتيتهم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء اومسحوا او قذفوا بالحجارة . "